

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت در خشنده وحدت نوین جهانی

استاد مسعود ریاضی

شخصیت و انسان کامل در جامعه

در یکی از مقالات تشریح کردیم، که انسان حداقل چهار نوع نهاد یا شخصیت و کارا کتر دارد:

الف- شخصیت اصلی و نهاد فطری، که بنا به مشیت الهی در نطفه و جنین، در ژن‌ها و کروموزوم‌ها نقش بسته و خود اصلی و ابتدایی انسان است. صفات و استعداد‌های طبیعی و خداداد و موروثی در این طرح و نقشه فطری قرار دارد. علمای تعلیم و تربیت جدید معتقدند، برای آنکه انسان‌هایی برجسته و شایسته ساخته شود، باید شخصیت فطری اولیه هر نوزادی با وسایل دقیق علمی شناخته گردد. بعد، محیط تربیت و عوامل آموزشی و پرورشی را متناسب با این استعداد فطری و شخصیت اصلی فراهم کنند و به پرورش استعدادها در نوزاد پردازند. یعنی تعلیم و تربیت باید متناسب با فطرت باشد. مثلاً "نوزادی که فطرتاً استعداد شاعری در او قوی است، او را در محیط شعر و ادب و تحت نظر استادان این فن پرورش دهند، تا شاعر و ادیبی ارزنده و توانا بار بیاید. نه اینکه او را رها کنند، تا سالها به فراگرفتن علوم و فنون گوناگون پردازد و تصادفاً به شاعر یا ادیبی، برخورد کند و در این زمینه نیز تمرین و تحصیل کند. البته معلوم است، که استعداد چنین فردی به هدر می رود و شاعری توانا و ادیبی گرانبه نخواهد شد.

ب- شخصیت والا و خود حقیقی و منش نهایی انسان، که همان الگوی انسان کامل است، که گفتیم، در نهاد هر انسانی هست. هر بشری می خواهد مانند طرح انسان کامل نهاد خودش، یعنی خدا گونه بشود و الگوی انسان کامل دو نفر، مثل هم نیست. هر فرد مکانیسم مغزی و وجودی خاصی دارد و مقصودم از مکانیسم، همان شخصیت اول است، که درباره اش صحبت کردم. همان سرشت طبیعی را می گویم.

پس هر انسانی دارای خود حقیقی و نهایی خاصی است، که با انسان دیگر فرق دارد. در اینجا می گویم، به نظر شما، آیا با این اشکال بزرگ، یعنی تعدد شخصیت هر فرد و اختلاف بارز شخصیت‌های افراد با هم، چگونه می توان مردم جهان را متحد نمود؟ شما باید از من پرسید «ای سخنگوی وحدت نوین جهانی، با این اوصاف تو دیگر چه می‌گویی؟ سوال شما بسیار به جاست. صلح و وحدت جهان و آحاد نوع انسان، زمانی صورت می گیرد، که کلیه دانشمندان و پیشوایان ادیان و مذاهب مختلف زمین و مصلحین بشر، از هر مسلک و مرام و طریقت و نژاد، یک مکتب یا یک شخصیت علمی و دینی را به عنوان انسان کامل جهان بپذیرند و در قبول او و برتری او اتفاق نظر پیدا کنند. آنگاه پیروان ادیان و مکتب‌های مختلف و توده مردم جهان، از هر دین و نژاد و طبقه به دنبال رهبران خود و به ارشاد آنان با یکدیگر متحد می شوند.

گفته شد، که هر انسانی سرشت و نهاد فطری مخصوصی دارد، که در جهان وحدت منحصر به فرد است. زیرا عالم، عالم وحدت است و عالم وحدت به یک معنی، باید همه مظاهرش یا هر جلوه اش، در نوع خود در وحدت باشد، در قالب احدیت، یعنی یکتای بی‌همتا یعنی منحصر به فرد و این عظمت عالم را می رساند. کره زمین را در نظر بگیرید.

از ابتدایی که موجود زنده در زمین پیدا شده تاکنون، تصور کنید، مثلاً چند نوع حشره، به نام پشه در زمین پیدا شده. می دانم که تصور و تخیل شما گنجایش احتساب مجموعه پشه ها را در طول عمر زمین ندارد. اگر جلو یک عدد بسیار بزرگ هزار میلیون صفر قرار بدهید، که هر شش تا صفر معرف یک میلیون عدد می باشد، باز تعداد پشه‌های کره زمین را نمی توانید محاسبه کنید.

این پشه‌ها هر کدام در نوع خود بی نظیرند و دارای مکانیسم مخصوصی می باشند. به راستی آفرینش، بسیار عظیم و عجیب و حیرت‌انگیز است، هر موجودی حداقل در طول عمرش چهار نوع کارا کتر یا شخصیت به خصوص دارد. مثلاً ده سال با یک شخصیت زندگی می کند. بلکه می خواهم بگویم، هر انسانی، مثلاً در یک مجلس دو ساعته حداقل چهار نوع شخصیت متفاوت، از خود نشان می دهد. به حدی که انسان را باید آرتیست خوبی دانست. مثلاً این بنده اکنون که مشغول تقریر این مقاله هستم و شما پرتوجویان

مکتب روحی گفتار مرا با لطف خاص خودتان می‌نویسید. در همین مدت نیم ساعت تا موقع تعطیل مکتب، اگر دقت کنید، می‌توانید چهار نوع شخصیت مورد بحث را در من ببینید.

یکی از دوستان قدیمی و سروران من، بعد از بیست و نه سال جدایی امروز توفیق دیدارش نصیبم شد. به یاد ایام دبیرستان که با ایشان افتخار هم‌کلاسی بودن داشتم، افتادم. خود به خود شخصیتی از من بروز کرد که خود را در کلاس سوم متوسطه دبیرستان شاپور کرمانشاه، احساس نمودم. این شخصیت در نهاد من نقش بسته. با اینکه ایشان، مدت بیست و هفت سال در بالاترین مشاغل اداری این مملکت و در پستهای ریاست کل و مدیر کلّی به مملکت خدمت کرده، اما شخصیت نوجوانی و دوره تحصیلی من نتوانست موقعیت فعلی ایشان را درک کند. ایشان را جسورانه با اسم کوچک مخاطب قرار دادم و مثل دوران تحصیلی به آغوش فشردم و بوسیدم. این مرد بزرگ نیز انتظار نداشت، که من ایشان را در لباس مدیر کلّی مورد احترام و خطاب قرار بدهم. این مثل را زدم که بدانید، شخصیت‌های مختلفی که در نهاد ما نقش بسته و رسوب کرده. چطور در حالات مختلف زندگی اجتماعی و فردی بروز و ظهور می‌کند.

شخصیت‌های متفاوت یک انسان و یک جامعه

بخشید که تکرار میکنم. مقصودم این است که به مطلب برگردیم. این چهار الی هفت شخصیت مورد بحث، که اگر بخواهیم دقیقتر بررسی کنیم، بهتر است بگوییم هفت شخصیت عبارتند از:

الف- سرشت و نهاد موروثی و فطری که در ابتدای کودکی، از شکم مادر همراه خود به این جهان می‌آوریم.

ب- شخصیت والا و نهایی و الگوی انسان کامل، که باز طرح آن در نهاد ما هست و می‌خواهیم به آن هدف عالی برسیم. این دو شخصیت اینطور بیان می‌شوند که:

در ابتدای تولد چه هستیم؟ در نهایت چه می‌خواهیم بشویم؟

ج- شخصیتی که تعلیم و تربیت خانوادگی به ما می‌دهد. یعنی آنچه که در دامن پدر و مادر، فرا می‌گیریم.

د- شخصیتی که مدرسه و تعلیم و تربیت فرهنگی به ما می‌آموزد، که غالباً با شخصیت "خانوادگی"، "ایده‌آلی" و "فطری" ما متفاوت است.

ه- شخصیتی که بعد از ورود به جامعه در ما تجلی می‌کند، یا بعد از دوران بلوغ، که معمولاً عکس‌العمل فطرت ما است، در مقابل شخصیت‌های تحمیلی خانواده و مدرسه.

و- شخصیتی که جامعه به ما تحمیل می‌کند، که این شخصیت می‌تواند عکس‌العمل محیط، در مقابل شخصیت پنجم ما، یعنی شخصیت انعکاسی باشد، که البته آنچه جامعه تحمیل می‌کند، بستگی دارد به شخصیتی که ما به جامعه ارائه می‌دهیم. جامعه تا ما را از سوراخ قراردادهای خود عبور ندهد، در درون خود نمی‌پذیرد، ما باید اخلاق خاصی را در بدو برخورد با جامعه، بپذیریم و به خود تحمیل کنیم، تا مورد قبول جامعه قرار بگیریم.

سپاس یزدان مقتدر مهربان را که از قید خرافات آزاد شدم و امروز شانزدهمین سالی است، که فهمیده‌ام خداپرستی با حماقت فرق

می‌کند. این شخصیتی که محیط و جامعه به شما تحمیل کرده، آیا در وجود شما ایجاد عکس‌العمل نخواهد کرد؟

ز- شخصیت انعکاسی، که به قول پیروان دیالتیک، شخصیت ضدّ شخصیت تحمیلی است، که جامعه به ما اعمال نمود. این شخصیت انعکاسی، همواره دور از چشم پلیس، بروز و ظهور خواهد کرد.

توضیح: شخصیت‌های دیگری غیر از این هفت منش در انسان وجود دارد، که می‌توان آنها را از درون این هفت شخصیت، استخراج کرد. اما این هفت شخصیت که فروعات آنرا، در چهار منش مختلف بیان کردیم به این شرح:

الف- سرشت طبیعی و طرح و نقشه انسانی، که به قول اسلام در رحم مادر تصویر می‌شود.

"و یصورکم فی الارحام" "شما را در رحم مادرانتان تصویر می‌کنیم".

ب- شخصیت نهایی و ایده‌آل و انسان کامل، که هر بشری در مسیر تکاملی خود باید به آنجا برسد و آن بشود. این شخصیت با رشد شخصیت فطری و سرشت اصلی، در مسیر تکاملی همین جهان ترقی و تغییر پیدا می‌کند. در هر سنی و در هر مرتبه‌ای از کمال،

شخصیت ایده‌آل انسان، یعنی طرح انسان کامل فرق می‌کند. یک پسر پانزده ساله الگوی انسان کاملش شخصیتی است، که اگر آن را طراحی کند و روی کاغذ بیاورد، بعد در سن هفده سالگی باز هم الگوی انسان کامل خود را نقاشی نماید، با مقایسه این دو طرح می‌تواند بفهمد، چقدر تکامل یافته است. با همین روش می‌توان دو انسان را باهم مقایسه نمود و از راه بررسی الگوی انسان کامل آن‌ها میزان کمالشان را درک کرد.

اینجا خوب است اشاره کنم، که انسان به حدی از کمال می‌رسد، که به جای الگوی انسان کامل، طرح جامعه کامل و مترقی را در ذهن خود ترسیم می‌کند. دیگر به فرد فکر نمی‌کند. افکارش اجتماعی می‌شود. دیگر "من" نمی‌گوید و "ما" می‌گوید.

اگر تاریخ را خوانده باشید، می‌دانید، که تعداد انگشت شماری از عرفا، حکما و فلاسفه توانسته‌اند، به این حد از کمال برسند، که به جای "من" "ما" بگویند و در پی استقرار جامعه ایده‌آل باشند و برای این هدف بزرگ، بکوشند، یا شاید، عده انگشت شماری از حکما و فلاسفه و اندیشمندان بزرگ بشر، از بین گروه کثیری، که به این مرحله از کمال رسیده‌اند، توفیق یافتند، که افکار خود را به روی کاغذ بیاوردند و برای برقراری مکتب، اقدام عملی بکنند.

افلاطون حکیم، که از محضر سقراط بزرگ، کسب فیض کرده، یکی از این اندیشمندان است، که طرح نظام جمهوری را با وضع خاصی که به راستی جنبه ایده‌آل دارد، ریخته است و معتقد است، جامعه سعادت‌مند آن است، که فلاسفه و حکما و اندیشمندان زمام کارها را، به دست بگیرند، نه توده عوام و بیسواد بر توده عوام و بیسواد، حکومت کنند. به نظر افلاطون احمقانه‌ترین رژیم، در یک کشور، سیستم دموکراسی است، یعنی حکومت مردم بر مردم. شاید اینطور می‌گوید که گوسفندان چطور می‌توانند بر گوسفندان حکومت کنند!!؟

حتما باید یک بشر ذی‌شعور، شبان گوسفندان باشد و آن‌ها را اداره کند. این نظریه افلاطون، با نظریه ولایت فقیه، که پس از انقلاب اسلامی ایران در این کشور مطرح شد، شباهت زیادی دارد. با این فرق که افلاطون، علمای مذهبی را، حکیم و فیلسوف نمی‌داند و هیچ‌گاه نمی‌گوید "علمای دین بر سایر اندیشمندان و متخصصین حکومت کنند." حکیم فاریابی نیز کتابی دارد، مثل کتاب "جمهور" افلاطون، به نام "مدینه فاضله"، که در این کتاب طرح جامعه ایده‌آل را برای امت خود، تشریح کرده‌اند و آن را به نام ظهور قدرت الهی یا ظهور امام زمان و مهدی (ع) نامیده‌اند. اصولا انتظار ظهور، در بین پیروان ادیان، انتظار استقرار مدینه فاضله و طرح جامعه مترقی انبیاء می‌باشد.

وحدت نوین جهانی به آن جامعه مترقی نام و عنوان "یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی" داده است. اگر کتاب "امیل" ژان ژاک روسو، فیلسوف بزرگ عصر انقلاب کبیر فرانسه، را خوانده باشید، نظرات شگفت‌انگیزی برای آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان می‌دهد، که اگر اشتباه نکنم جامعه فعلی اروپا، که هفتاد در صد سعادت اعضای خود را تأمین کرده است، بر اساس افکار تربیتی این فیلسوف اندیشمند ساخته شده. کتاب "امیل" جنبه ذهن‌گرایی و ایده‌آلی ندارد. طرحی است، که هر ملتی بعد از انقلاب سیاسی و اجتماعی، به عنوان انقلاب فرهنگی و فکری می‌تواند، آنرا در جامعه خود پیاده کند.

در این کتاب به ما می‌گوید، چگونه نوباوگان خود را پرورش دهیم، تا محیط با سعادت را به وجود بیاوریم. در کنار کتاب آموزش و پرورش مذکور، کتاب "قرارداد اجتماعی" از همین فیلسوف باید مطالعه شود. در این کتاب، سیستم حکومت مردم بر مردم را تشریح می‌کند، که اگر حکومت یک کشور بعد از انقلاب اجتماعی، بر طبق این کتاب استقرار یابد، آنگاه می‌توان فرهنگ آن کشور را، برابر نسخه کتاب امیل، اصلاح نمود و محیط را برای پرورش نوباوگان در کودکان و مدارس، آماده کرد. بین عقاید روسو با فیلسوفی مانند ویکتور هوگو، که هر دو در یک زمان میزیسته‌اند، این اختلاف به چشم می‌خورد، که ویکتور هوگو صاحب کتب "بینویان"، "گوژپشت نوتردام" و "مردی که می‌خندد"، در آثار خود می‌خواهد، انسانی برجسته و کامل و بی‌عیب و ایده‌آل، معرفی نماید و در حقیقت می‌توان گفت: ویکتور هوگو، طرح جامعه کامل را ندارد، بلکه طرح انسان کامل و آدم ایده‌آلی ذهن خود را، مثلا به عنوان "ژان‌والژان" یا "مردی که می‌خندد" در کتاب خود پیاده می‌کند و به عنوان قهرمان داستان، به ذهن خواننده منتقل می‌نماید، که البته مردم جهان به علت کمی رشد و کمال، آثار ویکتور هوگو را بیشتر طالبند، تا آثار ژان ژاک روسو.

ژان ژاک روسو، داستان پرداز و قهرمان ساز نیست. یک فیلسوف مصلح اجتماعی است، که مانند یک طیب برجسته و حاذق، پیکره بیمار اجتماع را معاینه و برای درمان آن نسخه می نویسد و سخت به خود اعتماد دارد. اما ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده ایست خیالپرداز، که خواننده را به جای آنکه هدایت کند، مات و متحیر می سازد. کسی که فیلم بینوایان را می بیند، در پایان فیلم به این نتیجه می رسد که خودش انسان خوبی نیست و ژان والژان، انسان کاملی است، که ایکاش من هم مثل او بودم...

اما بیچاره نمی داند، از کجا شروع کند، تا مانند قهرمان این فیلم یا داستان بشود. اما اگر همین بیننده، فیلم یا خواننده کتاب بینوایان، شعور و کمالی داشته باشد و از سبک کلاسیک ژان ژاک روسو خسته نشود، و با حوصله، کتاب امیل را بخواند، می داند باید برای درمان خود از کجا شروع کند. سبک رمانتیک، برای عوام و توده مردم بسیار مفید است. عوام و توده را باید، با قصه‌گویی و داستان سرایی، سرگرم کرد و با حقیقت آشنا نمود. ولی اندیشمندان و جویندگان حقیقت، لب مطلب را می خواهند. کتاب مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین و قرآن کریم و تورات پر است، از قصه و داستان. زیرا برای توده مردم آمده و عوام هم باید از آن استفاده کنند.

همه قرآن مجید بنا به گفته ائمه شیعه در سوره "الحمد" یا "فاتحه‌الکتاب" خلاصه می شود. یک اندیشمند، وقتی سوره الحمد را بخواند، می داند چه باید بکند و همه سوره الحمد در آیه شریفه "بسم‌الله الرحمن الرحیم" خلاصه می شود. یک انسان متفکر، وقتی بسم‌اله الرحمن الرحیم را می خواند، می داند باید چه بکند. اما توده مردم چطور؟! برای عوام الناس تازه باید قرآن را تفسیر کرد. مثلاً در صد جلد کتاب هم وزن قرآن و بعد تفسیر قرآن را به دست یک واعظ داد و او با زبان مردم و با داستان سرایی، مطالب را به توده تحویل بدهد. مگر ندیده‌اید، که هزار و دویست سال است، مردم شیعی، تحت تعلیم و تربیت روضه خوانها هستند! راستی می دانید "روضه خوان" چه صیغه ای است؟ روضه‌خوان شخص زبان آوری است، با صدای خوش، که حافظه او پر است از قصه و افسانه و داستان زندگی بزرگان دین و اشعار مدح و منقبت و مرثیه. خودش یک فرد عوام است. نه اجتماعیات می‌فهمد، نه از ریاضیات آگاه است. نه جهان بینی بلد است، نه انسانشناسی، نه فلسفه تاریخ، نه جامعه شناسی و نه از ایدئولوژی اسلام آگاه است. او فقط داستان سرای خوبی است. توده مردم، مثلاً بین یک فیلسوف برجسته در عصر ما مانند حکیم و علامه بزرگوار سید محمد حسین طباطبایی معروف به قاضی، صاحب تفسیر المیزان و یک روضه‌خوان ساده عامی دهاتی، نمی توانند فرق بگذارند. نه، اشتباه کردم، فرق می گذرانند. زیرا روضه‌خوان را بر آن فیلسوف و حکیم ترجیح می دهند. این مرد بزرگ، اکنون در سن نود و پنج سالگی است. دیشب (چهارشنبه شب نهم اردیبهشت شصت) مدت پنج ساعت، توفیق دیدارش نصیبمان شد. برای معالجه به تهران آمده است و متأسفانه تحول و ارتقای او به عالم نور نزدیک است و فقدان ظاهری او برای من دردناک.

به ایشان گفتم: آرزو دارم که در مجلس ترحیم تو سخنرانی کنم و شخصیت تو را به جامعه کور و گنگ و عوام ایران معرفی نمایم. در پاسخ گفت: جز خدا چیزی وجود ندارد، ما نیستیم و خدا هست "وحده لا شریک له". برای آنکه نسل جوان تا حدودی به شخصیت والای این حکیم مشرق زمین، آشنا شود می گویم، که استاد مرتضی مطهری، دست پرورده این فیلسوف توانا است و می دانید شادروان مطهری، خودش در فلسفه صاحب نظر بود و در اوایل پیروزی انقلاب شهید شد.